

# کنیز ملکہ مصر

میکل پیرامو  
ذبیح اللہ منصور



ketabTala

میکل پیرامو

# کنیز ملکہ مصر

(جلد ۱ و ۲: ویرایش جدید)

ترجمہ و اقتباس :

ذبیح اللہ منصور

سرشناسه: پیرامو، میکال،  
 عنوان و نام پدیدآورنده: کنیز ملکه مصر اثر میکال، پیرامو، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصورى  
 مشخصات نشر: تهران، نگارستان، کتاب، ۱۳۷۶.  
 مشخصات ظاهری: ۲ ج. در یک مجلد (۷۰۳ ص).  
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴۴۱۱۵۵-۴۲  
 وضاحت فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
 موضوع تخصصی: آینه‌های ایندلیایی، قرن ۲۰  
 شناسه افزوده: ذبیح‌الله، منصورى، ۱۲۸۸-۱۳۶۵، مترجم.  
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۷۶ ۱۶۸ ک ۹۶۸ پ ۲۳۲  
 رده‌بندی دیوبند: ۸۵۳/۹۱۴  
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۹۹۴-۷۶



کنیز ملکه مصر (۲۰)

نویسنده: میکال پیرامو

ترجمه و اقتباس: ذبیح‌الله منصورى

چاپ چهل و پنجم: ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: تاجیک

صحافی: تاجیک

نگارستان کتاب- خیابان آزادی، خیابان جمالزاده جنوبی، نبش خیابان کلهر، پلاک ۱۳۰.

طبقه سوم، واحد ۱۱

تلفن: ۶۶۴۳۱۸۲۹-۶۶۴۴۱۱۷-۶۶۴۳۸۰۷۵-۶۶۴۳۷۹۶۷

www.ngrbook.com

فروش اینترنتی: ۶۶۴۳۱۸۲۹

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

## نقبنی به ساحل زمانهای دور

توانین و عادات بذکاران، ستمکاران و دژخیمان، در مقابل  
حریت باطنی‌ای که انسانیت ما را تشکیل داده است کاری از  
پیش نمی‌برند.

«ژول سیمون»

در شمال شرقی قارهٔ آفریقا، و در دو سوی نهر جاودانه و پریرکت نیل که از قلب این قاره سرچشمه  
می‌گیرد و پس از عبور از بیابانهای سوزان چند کشور آفریقایی، به بستر همیشگی خود رسیده و به دریای  
مدیترانه یا بحر ایبض متوسط می‌ریزد، سرزمینی قرار دارد که از دورترین اعصار و زمانها، به نام «مصر»  
شناخته شده است و یکی از چند سرزمین آسیا - آفریقایی‌ای بشمار می‌رود که از دیرباز، عنوان «گهوارهٔ  
تمدن، بشری را به خود اختصاص داده است.

این سرزمینها که محدودهٔ آن تقریباً جنوب شرقی آسیا و جنوب روسیه و دریای سیاه تا صحرای  
لیبی در قارهٔ آفریقا را در بر می‌گیرد، عبارتند از: مصر، بین‌النهرین (عراق امروزی)، ایران (به اضافهٔ  
افغانستان که چون در طول تاریخ جزئی از قلمرو خراسان بزرگ بوده، آن را نیز به نام ایران می‌شناسند)،  
هند، چین و تا اندازه‌ای نیز جزیرهٔ کرت، که براساس تاریخ مکتوب و آثار مکشوفه، از بیش از شش هزار  
سال قبل کانون مهمترین و درخشانترین فعالیت‌های بشری بوده است و ساکنان این سرزمینها، همان  
مردمانی هستند که از اجتماعات پراکنده، ایل و قبیله و از آنها جوامع مشکل انسانی ساخته، زندگی  
شهری پیش گرفته، دولتهای قوی و مقتدر ایجاد کرده و به تأسیس امپراطوری‌های بزرگ دست یازیده‌اند  
و در تمام زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به پیشرفتهای شیره‌کننده‌ای نایل شده‌اند.

نازه در این مرحله است که یونان در عرصه تاریخ پیدا می‌شود، چنانکه «ویل دورانت» مؤلف «تاریخ تمدن» ضمن بیان این مطلب که سازندگان کاخ تمدن بشری ملل خاورمیانه‌اند و نه یونانیان، می‌نویسد: «زیرا آنچه [یونانیان] از دیگران گرفته‌اند به مراتب پیش از آنست که از خود به جای گذاشته‌اند. یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزار ساله علم و هنر را که با غنایم جنگ و بازوگانی از خاور زمین به آن سرزمین رسیده به ناطق تصاحب کرده است»<sup>۱</sup>.

امروز ما می‌دانیم که مجموعه این ذخایر بزرگ علمی و فرهنگی و آن تمدنهای عظیم و با شکوه باستانی است که بعدها، با آمیزش با فرهنگ و تمدن اسلامی، بشریت را به راه‌های تازه‌ای از ترقی و تعالی دهنمون شد و به رشم همه محدودیتها، تنگ نظری‌ها، تعصبات و انحصار طلبی‌ها، پس از قرنهای تاریک‌اندیشی و حماقت و جهل، پنی نوع انسان در مسیری قرار گرفت که امروزه شاهد آن هستیم و خود نیز از حاصل اندیشه و کارهای اختراعات آبداد و نیاکان خویش استفاده می‌کنیم. بنابراین اگر «ویل دورانت» نویسنده و محقق و مورخ امریکایی پدران ما - ملتهای این سرزمینهای باستانی - را «مؤسسان واقعی تمدن اروپا و امریکا» می‌داند راه دوری نرفته است، چرا که اعتراف به این واقعیت بخشی، آری، تنها بخشی از دینی را که بشریت به این ملتها دارد، ادا کرده و می‌کند و نه بیشتر.

باری، سرزمین مصر، از قریب چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح که نخستین دولت قوی و مقتدر آن تشکیل شد تا سال سی قبل از میلاد، که آخرین سلسله پادشاهی آن توسط رومیان منقرض گردید و به یکی از ایالات رم تبدیل شد، شاهد تولد و مرگ بیش از سی سلسله از خاندانهای فرمانروایان بود<sup>۲</sup> که همه آنها، جز آخرینشان تبار مصری داشتند و این پادشاهان، یا امپراطوران، همانها هستند که تاریخ آنان را به نام «فراعنه»<sup>۳</sup> می‌شناسد.

اینکه فراعنه که بودند و چه کردند و در تاریخ مصر و تمدن بشری چه نقشی ایفا کرده‌اند، خارج از بحث ماست ولی، می‌توانیم گفت که آنان نیز چون همه فرمانروایان، در طول تاریخ، وقتی به قدرت رسیدند، به ثروت دست یافتند و روشن است چون ثروت از حد افزون گردید، مایه تجمل و تجمل بیش از حد می‌شود و قدرت و ثروت و تجمل معمولاً متعجب به حماقت، خودپرستی و خودبزرگ بینی

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، کتاب اول، ترجمه احمد آرام، ناشر اقبال، سال ۱۳۳۷، صفحات ۱۷۵ - ۱۷۶.

۲. غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، بخش دوم از کتاب دوم، ناشر شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به امیرکبیر، چاپ ۱۳۷۲، صفحه ۲۷۸۸.

۳. فراعنه جمع فرعون است و فرعون در لغت مصریان باستان به معنی «کاخ»، «قصر»، «خانه بزرگ» و مانند آن است و «خورشیده» نیز معنی می‌دهد، و احتمالاً فراعنه با توجه به معنی اخیر این نام را برای خود انتخاب کرده‌اند که بعدها القاب دیگری نیز به دنبال آن افشانه کردند.

می‌گردد که مولد و موجد بدترین آفات اجتماعی، یعنی فساد است و این همان ورطه‌ای است که بیشتر فرمانروایان خودکامهٔ عالم، از جمله فرمانروایان مصر، در آن فروافتادند.

می‌دانیم که در ادوار ازلیه تمدن بشری، هنوز پیامبران الهی ظهور نکرده بودند و اگر راهنمایان بزرگی هم آمده بودند، دامنهٔ تبلیغ اعتقاداتشان، به علت محدود بودن فضا و عدم ارتباط با جوامع دیگر، چندان وسیع نبوده است، بنابراین ملل باستانی، با توجه به شرایط اقلیمی، یا آداب و سنن اجتماعی، خدایان مختلفی داشتند که برحسب نیاز، به آنها روی می‌آوردند و از آنان یاری می‌جستند و اگر تعداد خدایان را نشانهٔ دینداری بشمار آوریم، بی‌شک مصریان قدیم مؤمن‌ترین و متدین‌ترین مردمان عهد باستان خواهند بود، زیرا که خدایان این مردم، بطرز شگفت‌آوری زیاد بودند. در واقع مصریان همهٔ مظاهر طبیعت را به نوعی خدای خود می‌دانستند، از ستاره تا گیاه؛ و در این میان «رع» (یا راه) خدای خورشید، «اوزیریس» خدای نیل، خدای جهان زیرین یا خدای بارآوردی، «ایزیس» خدای طبیعت، خدای اموات و... «آمون» (همان رع)، «تحتوت» خدای حکمت و «حوروس» پسر ایزیس جایگاه رفیع‌تری داشتند.

با توجه به اعتقادات باطنی - شاید - و با استفاده از شرایط ویژهٔ زمانی - احتمالاً - وقتی فرعون مصر ادعا کرد که پسر خداست (۱؟) و چنین گزاره‌ای را به زور دستگاه تبلیغاتی زمان خود، یعنی کاهنان و ساحران، در میان مردم رواج داد، شک نیست که مردمان ساده‌لوح و پاک طیبت روزگار، آن را باور کردند و به پسر خدا بودن فرمانروای قدرتمند خویش به دیدهٔ قبول نگریستند و علیرغم آنکه می‌دانستند پدر و مادرش کیست، کورکورانه پذیرفتند فرزند «اوزیریس» و «ایزیس» است و پس از آن او را به عنوان شاهخدا<sup>۱</sup> شناختند، یعنی لقبی که تقریباً همهٔ فراعنهٔ مصر، خود را به آن ملقب ساختند، با آن زیستند تا مردند و عنوانشان را چون تاج و تخرشان به جانشین خود سپردند.

این بدعت شگفت چنان تأثیر عمیقی در زندگی روحی مصریان ساده‌دل بجا گذاشته بود که وقتی «آمون» حوٲٲ چهارم - از سلسلهٔ هیجدهم - به سلطنت رسید و در آن ظلمات شرک و بت‌پرستی، ندای یکتاپرستی سرداد و چون رسالتی الهی به عهده نداشت، در پاسخ کسانی که از او می‌خواستند خدای یگانهٔ خود را معرفی کند، گفت که او را نمی‌تواند ببیند، فقط می‌تواند بگوید خورشید مظهر آن یکتای بی‌شریک است، و به همین جهت هم نام «آمون» را کنار گذاشت و خود را «ایختاتون» (ایخن آتون) یعنی پیرو «آتون» خواند، و فرمان داد همهٔ مظاهر خدای «آمون» را از بین ببرند، خیلی زود، اعضای

۱. در کتاب، «فرزند نیل» که «هوارد فارست» نویسنده و مورخ امریکایی آن را بر اساس اسناد معتبر تاریخی و از روی پایبروسهای مصری تنظیم و تألیف کرده، ما همه جا می‌بینیم که از فرعون یا عنوان «شاهخدا» یاد می‌کند که ما به دلایلی (از جمله ناپسند بودن) در متن چاپی کتاب این عنوان را تغییر دادیم.

خانواده‌اش، با کمک کاهنان و ساحران و اشراف دباری، به پاسخگویی‌اش برخاستند و با نوشاندن زهری کشتند، این مرد پاکدامن و خانواده‌دوست و عادل<sup>۱</sup> را به دبار عدم فرستادند و بی از دست دادن اندک فرصتی، همه مظاهر خدای آتون و عبادتگاه‌های جدید را از بین بردند و خدای آمون<sup>۲</sup> را با قدرت بیشتر، بر جایگاه پیشین‌اش مستقر ساختند.<sup>۳</sup>

جانشین این فرعون آزاده مصری، با تعصب بیشتر به دفاع از ناحق خود پرداخت و جانشینان او نیز به همچنان. آری! فراعنه - و شاهزادگان مصری - نه تنها از دعوی خود مبنی بر پسر خدا بودن، بازنگشتند، که ظهور پیامبر خدا، حضرت موسی علیه‌السلام نیز چشم دل آنان را روشن ساخت.

برای ما، که در آستانه قرن بیست و یکم میلادی قرار داریم و با وفور وسایل ارتباط جمعی، در عرض چند ثانیه از وقایع کوچک و بزرگ آنسوی جهان آگاه می‌شویم، چنین دعوی‌ای سخیف و مسخره می‌نماید و مدعی آن، ابله، یا دیوانه، اما بی تردید اوضاع در پنج - یا چهار هزار سال قبل که جامعه بشری تازه می‌رفت که شکل بگیرد و انسان متمدن دوران نوبادگی خود را می‌گذرانید و سالی چند بار، برای جلب رضایت خدایان، با خلوصی باور نکردنی، بهترین فرزندان و عزیزترین کسان خود را در راه خدایان قربانی می‌کرد، چنین نمی‌توانست باشد و اگر کسی حتی در خلوت نیز در این مورد شک می‌کرد، به صلیب کشیده می‌شد یا او را چند پاره کرده و به دروازه شهر می‌آویختند تا مایه عبرت دیگران گردد.

یک عقیده، رسم یا آیین امکان ندارد در جایی، یا بین مردمی، پذیرفته شود و پابگیرد، الا آنکه شرایط برای پذیرش آن آماده باشد، درست مثل تخمی که در زمین می‌باشند، اگر خاک و زمین، آماده پذیرش نباشد، نه تنها محصولی ببار نمی‌آید که بذر هم ناپود می‌شود و شوره زار، شوره‌زار باقی می‌ماند، چنانکه وقتی پیامبر خدا، حضرت موسی علیه‌السلام رسالت خود را به فرعون، مصر ابلاغ کرد، نه تنها گوشی برای شنیدن پیام الهی او آمادگی نداشت، که حتی اگر می‌توانستند، آن حضرت را از بین می‌بردند، چنانکه بعدها با حضرت مسیح علیه‌السلام همین کار را کردند و آن حضرت را به صلیب کشیدند، و چنین بود که حضرت موسی، علیه‌السلام یهودیان را از مصر رها کنید، چون یهودیان - بمکس مصریان - با اولیا و انبیای خدا آشنا بودند و پیام آنها را شنیده بودند، دعوت آن حضرت را پذیرفتند، اما مصریان جز همان چند تن که در قرآن کریم هم به آنها اشاره شده و همسر فرعون<sup>۴</sup> که حضرت را بزرگ کرده بود و

۱. ایخانتون، در دوران زندگی کوتاه خویش تنها یک همسر اختیار کرد، ملکه نفرتی‌تی و جز با همسر و کودکی خویش با کسی دیگر الفت نداشت، به همین جهت از جمله معدود فرمانروایان پاکدامن و خانواده‌دوست عالم بشمار می‌آید.

۲. در کتاب «سپه‌نامه»، ترجمه ذبیح‌اله منصوری، ناشر زوین، به تفصیل راجع به این وقایع صحبت شده است.

۳. این باتری ارجمند که در قرآن کریم هم مورد تکریم قرار گرفته است، چنانکه می‌دانیم تا آخرین لحظه در برابر

مؤمن آل فرعون، از جمله آنها بشمار می‌آمدند، کسی به ندای حق آن پیامبر بزرگ پاسخ نگفت و فرعون بی‌شرمی را به جای رسانید که حتی ادعای خدایی کرد!

باری! فراعنة مصر، در پسر خدا بودن و (العیاذبالله) خدا بودن خود تا آنجا پیش رفتند که برای حفظ عنوان خویش، که در اصل باید حفظ قدرتش بخوانیم به شیوهای از زندگی اجتماعی متوسل شدند که جوامع بشری - از جمله جامعه مصری - آن را مطرود و محکوم شناخته بود، یعنی ازدواج با محارم.

رسم ازدواج خانوادگی، یا ازدواج با محارم که در بین بعضی از خاندانهای پادشاهی اقوام دیگر<sup>۱</sup> نیز دیده شده (همانطور که ما در پاورقی صفحه ۲۰ کتاب حاضر بحق تذکر داده‌ایم)، اولاً حفظ تخمه نژادی، یا تبار والای به اصطلاح سلاطین بود و - همانطور که گفتیم - به انحصار دآوردن قدرت در بین افراد یک خاندان و دیگر حفظ ثروتهای عظیمی که در اختیار شاهزادگان قرار داشت و معمولاً برپایی این قبیل ازدواجها، یعنی ازدواج یک فرعون - یا پسر خدا - یا خواهر جوان و سالم، یا کور و علیل او، و یا مادری که سفیدی گیشش به دنداننش طعنه می‌زد، آن‌هم البته اگر توانسته بود دندان عاریه‌ای گیر آورد، امری عادی و پیش پا افتاده بشمار می‌آمد، ولو اینکه این فرعون - پسر خدا - حتی بکروز هم با این بیوه‌زن کور یا سپیدمو و بی‌دندان یا آن دختر علیل، یا جوان و شاداب زندگی نکنند و اوقانش را در کنار دیگر همسران خود بگذرانند، در غیر اینصورت حاصل این ازدواجهای خانوادگی - همانطور که نویسنده بدرستی آن را از زبان کلثو پاتر (در گفت‌وگو با رهبان معبد دلف) بیان می‌کند - تباہ شدن و فساد دوده و نژاد بود و ایجاد نسلهای بیمار و ناتوان و دردمند. بر این اساس شگفت نیست اگر در تاریخ مصر می‌بینیم بعضی از فراعنه، در عین جوانی، بیمار می‌شدند و از پا می‌افتادند و علیرغم وجود اطبا و جراحان طراز اول و جراحی‌های حیرت‌انگیز، در جوانی می‌مردند، بعکس فرمانروایانی چون رامسس دوم که مردانی سالم و قدرتمند بودند و از عمرهای طولانی و زندگانی توأم با سلامتی برخوردار شدند.

گفتیم قدرت ثروت می‌آورد و ثروت تجمل و فساد و این سرنوشتی است که همه قدرتمندان ثروتمند و تجمل‌گرای دنیا با آن مواجه شده‌اند. شهرهای سودوم و دگومراه که داستان فساد و تباہی مردمش ضرب‌المثل است، و پیامبر دلسوز و نجات‌دهنده‌ای چون حضرت لوط<sup>ع</sup> هم نتوانست آن سیه‌کاران هرزه غرق در فساد و فحشا را به راه راست هدایت کند، و در آخر بر اثر قهر پروردگار از صفحه

شکر و کفر ایستادگی کرد و با توکل به لطف پروردگار بزرگ، همه شکنجه‌ها و عذاب‌ها را پذیرفت و در حالیکه نام خدای یگانه را بر زبان داشت، در زیر شکنجه، به دست جلالان فرعون، جان سپرد.

۱. یک نمونه‌اش ازدواج کمبوجیه (کبوجیه)، پسر نیمه دیوانه کوروش کبیر است که نخست با خواهر بزرگتر خود ازدواج کرد و سپس با خواهر دیگر و سرانجام، به هنگام توقف در مصر، و در اوج جنون، او را به قتل رسانید - حسن پیرنیا، ایران باستان، جلد اول، چاپ دوم، ناشر ابن‌سینا، سال ۱۳۳۱ صفحات ۲۹۸ و ۲۹۹



روزگار محو شدند، خود یک نمونهٔ تکان‌دهنده است از تجمع ثروت و تجمل، و نمونهٔ دیگر همین فراعنهٔ مصر که در پایان کارشان به تباهی کشیده شد و سرزمین مصر - با آن مردم پاک طبیعت و مسالمت‌جو - با همهٔ عظمت و افتخارات چند هزار سالهٔ خود، در برابر ایرانیان به شکست تن در داد و پس از ایرانیان، نوبت به یونانیان رسید که زمام امور آن کشور را در دست گیرند و دولتی ایجاد کنند که مدت سیصد سال بر مصر فرمان برآند و این مصداق حدیث صحیح از احادیث نبوی شریف است، آنجا که رسول اکرم می‌فرماید:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُثْبَلَ غَمَلٌ صَاحِبٌ بِذُعَةٍ حَتَّى يَذْعَ بِذُعَتِهِ، یعنی: «خداوند عمل بدعتگذار را نمی‌پذیرد تا از بدعت خویش دست بردارد، اما مگر انسان، آن هم کسی که به قدرت و فرمانروایی دست یافت عبرت می‌گیرد؟» کما اینکه یونانیان هم از این سرنوشت عبرت نگرفتند. می‌دانیم که یونانیان پس از تسلط بر مصر، عناصری از تمدن و فرهنگ یونان را با خود به مصر بردند، اما آنان نیز به ناگزیر تسلیم شیوهٔ زندگی فرمانروایان مصری - و نه مردم مصر - شدند و به همان راهی رفتند که پیشینیانشان رفته بودند و این همان است که بعضی از جلوه‌هایش را در کتاب حاضر می‌بینیم و با مظاهری از آن نوع زندگی - زشت و زبیا - آشنا می‌شویم و خود کلتوپاتر (و شرمیون) نیز جابجا، راجع به آن صحبت می‌کند و در مواردی، با وجود اصرار اطرافیان، به انکار برمی‌خیزد و جایی که تسلیم می‌شود، نه از روی فطرت، که به خاطر حفظ آن چیزی است که «حفظ موقعیت و منافعش» می‌خوانند و نمونه‌اش ازدواج با بطلمیوس چهاردهم برادرش است که با آنکه بشدت از آن بیزار است، سرانجام تسلیم می‌شود و با او تاجگذاری می‌کند، اما در اولین فرصت، خود را از این دام می‌رهاند و با توسل به نیروی اشغالگر بیگانه، و استفاده از خطای سیاسی هولناک شوهرش، او را به جایی می‌فرستد که تصورش را هم نمی‌کرد.

و اینها مظاهری از زندگی هستند که وجدان ما، از پذیرش آنها رنج می‌برد و به رد و انکار آن برمی‌خیزد، زیرا با جلوه‌های طبیعی، عادی و انسانی زندگی بشری مغایرت دارد، اما مگر کدامیک از رفتارهای ناپسند یا بدعتها و شیوه‌های نکوهیده و غلط تا امروز از طرف طبایع شریف و پاکیزه پذیرفته شده، یا تحمل گردیده، که از این یکی ابراز تنفر و انزجار نمایند؟ و در مقابل کدامیک از کسانی که این شیوهٔ زندگی را پیش گرفته‌اند از آزردهی خاطر و بیزاری انسانهای شریف و پاکدامن رنج برده‌اند که آنان (مثلاً فراعنه یا فرمانروایان دیگر) برده باشند؟

وقتی «ویل دورانت» می‌گوید: «دولت مصر در بسیاری از چیزها حتی... [ارتباط] با نزدیکان و محارم به دولت «ناپلئون» شباهت داشت. شاه غالباً خواهر و گاهی دختر خود را به همسری خویش اختیار

# Queen Bonmaid Egypt



www.ngrbook.com

www.ngrbook.com